

در ششمین ماه بارداری الیزابت، خدا فرشته خود جبرائیل را به ناصره، یکی از شهرهای استان جلیل فرستاد، 27 تا وحی او را به دختری به نام مریم برساند. مریم نامزدی داشت به نام یوسف، از نسل داود پادشاه. 28 جبرائیل به مریم ظاهر شد و گفت: «سلام بر تو ای دختری که مورد لطف پروردگار قرار گرفته‌ای! خداوند با توست!» 29 مریم سخت پریشان و متحیر شد، چون نمی‌توانست بفهمد منظور فرشته از این سخنان چیست. 30 فرشته به او گفت: «ای مریم، نترس! زیرا خدا بر تو نظر لطف انداخته است! 31 تو بزودی باردار شده، پسری بدنیا خواهی آورد و نامش را عیسی خواهی نهاد. 32 او مردی بزرگ خواهد بود و پسر خدا نامیده خواهد شد و خداوند تخت سلطنت جدش داود را به او واگذار خواهد کرد 33 تا برای همیشه بر قوم اسرائیل سلطنت کند. سلطنت او هرگز پایان نخواهد یافت!» 34 مریم از فرشته پرسید: «اما چگونه چنین چیزی امکان دارد؟ دست هیچ مردی هرگز به من نرسیده است!» 35 فرشته جواب داد: «روح القدس بر تو نازل خواهد شد و قدرت خدا بر تو سایه خواهد افکند. از این رو آن نوزاد مقدس بوده، فرزند خدا خوانده خواهد شد.

Lukasevangelium 2,1-7

در آن روزها به منظور یک سرشماری عمومی در سراسر دنیای روم فرمانی از طرف امپراتور اوغسطس صادر شد. 2 این اولین سرشماری بود و در آن هنگام کرینوس فرماندار کل سوریه بود. 3 پس برای انجام سرشماری هرکسی به شهر خود می‌رفت 4 و یوسف نیز از شهر ناصره جلیل به یهودیه آمد تا در شهر داوود، که بیت لحم نام داشت نامنویسی کند، زیرا او از خاندان داوود بود. 5 او مریم را که در این موقع در عقد او و باردار بود همراه خود برد. 6 هنگامی که در آنجا اقامت داشتند وقت تولد طفل فرا رسید 7 و مریم اولین فرزند خود را که پسر بود به دنیا آورد. او را در قنداق پیچیده در آخوری خوابانید، زیرا در مسافرخانه جایی برای آنان نبود.

Lukasevangelium 2,8-20

در همان اطراف در میان مزارع، چوپانانی بودند که در هنگام شب از گله خود نگهبانی می‌کردند. 9 فرشته خداوند در برابر ایشان ایستاد و شکوه و جلال خداوند در اطرافشان درخشید و ایشان سخت وحشت کردند. 10 اما فرشته گفت: «نترسید، من برای شما مژده‌ای دارم: شادی بزرگی شامل حال تمامی این قوم خواهد شد. 11 امروز در شهر داوود نجات‌دهنده‌ای برای شما به دنیا آمده است که مسیح و خداوند است. 12 نشانی آن برای شما این است که نوزاد را در قنداق پیچیده و در آخور خوابیده خواهید یافت.» 13 ناگهان با آن فرشته فوج بزرگی از سپاه آسمانی ظاهر شد که خدا را با حمد و ثنا می‌سراییدند و می‌گفتند

خدا را در برترین آسمانها جلال» 14

«و بر زمین در بین مردمی که مورد پسند او می‌باشند صلح و سلامتی باد

بعد از آنکه فرشتگان آنان را ترک کردند و به آسمان رفتند، چوپانان به یکدیگر گفتند: 15: «بیاید، به بیت لحم برویم و واقعه‌ای را که خداوند ما را از آن آگاه ساخته است ببینیم.» 16 پس باشتاب رفتند و مریم و یوسف و آن کودک را که در آخور خوابیده بود پیدا کردند. 17 وقتی کودک را دیدند آنچه را که درباره او به آنان گفته شده بود بیان کردند. 18 همه شنوندگان از آنچه چوپانان می‌گفتند تعجب می‌کردند. 19 اما مریم تمام این چیزها را به خاطر می‌سپرد و درباره آنها عمیقاً می‌اندیشید. 20 چوپانان برگشتند و به خاطر آنچه شنیده و دیده بودند خدا را حمد و سپاس می‌گفتند، زیرا آنچه به ایشان گفته شده بود اتفاق افتاده بود.

Matthäusevangelium 2,1-15

عیسی در زمان سلطنت «هیرودیس»، در شهر «بیت لحم» یهودیه بدنیا آمد. در آن هنگام چند مجوس ستاره‌شناس از مشرق زمین به اورشلیم آمده، پرسیدند: 2: «کجاست آن کودکی که باید پادشاه یهود گردد؟ ما ستاره او را در سرزمینهای دوردست شرق دیده‌ایم و آمده‌ایم تا او را پرستیم.» 3 وقتی این مطلب به گوش هیرودیس پادشاه رسید، سخت پریشان شد. تمام مردم اورشلیم نیز از ماجرا آگاهی یافتند. 4 او تمام علمای مذهبی قوم یهود را فراخواند و از ایشان پرسید: «طبق پیشگویی پیامبران، مسیح در کجا باید بدنیا آید؟» 5 ایشان پاسخ دادند: «باید در بیت لحم متولد شود زیرا میکای نبی چنین پیشگویی کرده است: 6 ای بیت لحم، ای شهر کوچک، تو در یهودیه، دهکده‌ای بی ارزش نیستی، زیرا از تو پیشوایی ظهور خواهد کرد که قوم بنی اسرائیل را رهبری خواهد نمود.» 7 آنگاه هیرودیس پیام محرمانه‌ای برای مجوسیان ستاره‌شناس فرستاد و از ایشان خواست تا به ملاقات او بیایند و به او اطلاع دهند که اولین بار ستاره را در چه زمانی دیده‌اند. 8 پس به ایشان گفت: «به بیت لحم بروید و به دقت به جستجوی آن طفل پردازید. آنگاه نزد من بازگشته، به من خبر دهید تا من نیز بروم و او را پرستم.» 9 پس از این گفت و گو، ستاره‌شناسان به راه خود ادامه دادند. ناگهان ستاره را دیدند که در پیشاپیش آنان حرکت می‌کند، تا به بیت لحم رسیده، بالای جایی که کودک در آنجا بود ایستاد. 10 ستاره‌شناسان از شادی در پوست نمی‌گنجیدند. 11 وقتی وارد خانه‌ای شدند که کودک و مادرش مریم در آن بودند، پیشانی پر خاک نهاده، کودک را پرستش کردند. سپس هدایای خود را گشودند و طلا و عطر و مواد خوشبو به او تقدیم کردند. 12 اما در راه بازگشت به وطن، از راه اورشلیم مراجعت نکردند تا به هیرودیس گزارش بدهند، زیرا خداوند در خواب به آنها فرموده بود که از راه دیگری به وطن باز گردند.

فرار به مصر

پس از رفتن ستاره‌شناسان، فرشته‌ای خداوند در خواب بر یوسف ظاهر شد و گفت: 13: «برخیز و کودک و مادرش را برداشته، به مصر فرار کن، و همانجا بمان تا تو را خبر دهم؛ زیرا هیرودیس پادشاه می‌خواهد کودک را به قتل برساند.» 14 یوسف همان شب

مریم و کودک را برداشت و بسوی مصر رفت، 15 و تا زمان مرگ هیرودیسیس در آنجا ماند. یکی از انبیاء قرن‌ها پیش درباره‌ی این موضوع پیشگویی کرده و گفته بود: «پسر خود را از مصر فرا خواندم».

Erklärung von Sigrid Falk

خداوند در ظاهر انسان به سوی انسانها می آید .
خداوند انسان می شود .

این اصلاً پیش بینی نشده بود. نمی توانیم تصور کنیم چون که بیشتر ما انسانها . به خاطر دیگران موقعیت خود را ترک نمی کنیم .
خداوند می آید ، تا برای انسانها قابل درک و شناخت باشد .
ما به سختی می توانیم دنیای تخیلات خود رو ترک کنیم .
ما باید به تصاویر و مقوله هایی که می شناسیم فکر کنیم .
به این دلیل خداوند با ظاهر انسان به سوی ما می آید .
خداوند بزرگتر، قدرتمندتر و کامل تر از تصور ما است .
خداوند با ظاهر انسان به سوی ما می آید و خود را خیلی کوچک کرده و در رحم ماریا .
رشد می کند .

خداوند به شکل انسان متولد می شود، مثل همه انسانها همانا خداوند تمام و کمال است .
ما یا تمامیت و یا جزئی از کمال رو می شناسیم . عیسی تمامی کمال است : خداوند و انسان

عیسی نوزادی با پوشک بود . عیسی به خوردن و نوشیدن و خوابیدن احتیاج داشت .
عیسی راه می رفت و حرف می زد .
خداوند آلودگی زمین رو لمس می کند تا انسانها کلام خدا را به واسطه عیسی درک کرده و لطف خداوند را تجربه کنند . تا اینکه در روی زمین اتفاق تازه ای رخ می دهد .
در مسیحیت بین خداوند و انسان فرق است .
خداوند انسان شد و خدا باقی ماند . انسانها فقط می توانند انسان تر شوند .

2. Gott kommt arm zu armen Menschen

خداوند فقیری می آید به سوی انسانهای مستمند

خداوند می داند که بیشتر انسانها فقیر هستند و قدرتی ندارند .
به همین سبب عیسی به عنوان فرزند فقرا در یک سرزمین کوچک به دنیا آمد .
خداوند سمت انسانهای فقیر است و امیدوار است که عدالت و کمک را دریافت کنند .
ما به انسان های ثروتمند ، با نفوذ و سرشناس توجه می کنیم .
خداوند به انسانهای تهیدست و ضعیف توجه می کند .
عیسی به عنوان فرزند یک خانواده ی نجار متولد می شود .
عیسی پیاده در سرزمینش مهاجرت می کند .

عیسی هم با مردم معمولی و تحقیرشده و هم با مردم با نفوذ و سرشناس ، صحبت می کند و غذا می خورد. او مرزهای بین انسانها را از بین می برد . عیسی ما را آگاه می کند که ارتباط با خداوند مهمتر از ثروت اندوزی است

3. Weihnachten - Gott hat Interesse an den Ausgegrenzten

کریسمس - خداوند به انسانهای ترد شده توجه دارد . عیسی متولد شد

چوپان ها اولین کسانی بودند که خبردار شدند آنها قشر خشنی بودند که در طبیعت زندگی کردند و ثروت زیادی نداشتند ، دیگر انسانها به آنها اعتماد نمی کردند و شهرت و اعتبار خوبی نداشتند وقتی مسیح بدنیا آمد ، آنها این پیام خوب را از خدا دریافت کردند و حرف خدا را باور کردند

آنها همه اتفاقات خارق العاده را مثل فرشته ، نور و آواز را می دیدند و می شنیدند و به راه می افتادند و جستجو و بررسی می کردند که چه اتفاقی افتاده است ؟ وقتی که یک فرشته راجع به مسیح حرف میزد و آواز می خواند ، مردم متوجه می شدند و باور می کردند که این بچه با خداوند ارتباط دارد. مردم خداوند را ستایش می کردند و آوازی را که فرشته ها می خواندند را تکرار می کردند . خدا را در آسمانها جلال باد و بر زمین آرامش و صفا برقرار باد . مردم چیزهایی را که تجربه کردند را تعریف کردند ادونت - انتظار کشیدن و خود را وقف کردن ، ستایش کردن رسم و آئین - فرشته ، نور ، آواز

4. Weihnachten _ Gott kommt an des als erwartet

خداوند غیرمنتظره می آید . خداوند به همه ی مرزهای ما غلبه می کند . چون وجود عیسی یعنی آمدن خداوند به این دنیا برای همه انسانها مهم بود و انسانهای دیگر هم در سرزمین های دور از آن با خبر شدند . آنها به راه افتادند و به دنبال پادشاه جدید مکان های جدید رو گشتند و نا امید شدند اشارات و راهنمایی های کلام خداوند مردم را به مکانی هدایت کرد که عیسی کودک و والدینش را پیدا کردند . بیت لحم در آنجا هدایایی به پسر پادشاه تقدیم کردند و خداوند را ستایش کردند زیرا که معجزه ای را از جانب خداوند مشاهده کردند . خداوند در جسم کودکی انسان شد